

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Martyrs

جانبازان

فرستنده: مناف فلکی فر

۲۲ جون ۲۰۱۶

درباره زندگی رفیق "محمد رضا قنبرپور"



رفیق "محمد رضا قنبرپور" در روز ۲۳ آذرماه [فوس] ۱۳۳۴ در خانواده ای کارگری چشم به جهان گشود. به همین دلیل هم از همان کودکی شرایط زندگی کارگران را با پوست و گوشت خود تجربه کرده و تحت تأثیر فعالیت های پدرش که از فعالان کارگری شرکت نفت بود با خواست ها و مبارزات طبقه کارگر آشنا شد. پدر رفیق که از کارگران آگاه بود به دلیل مبارزاتش مدتی به جزیره خارک تبعید شد و یاد آوری شرایط دشوار تبعید پدر و وضع خانواده، هر چه بیشتر بر خشم و کینه او نسبت به مسببین آن وضع یعنی نظام ظالمانه حاکم افزود. با بازگشت پدرش از دوران تبعید خود در جزیره خارک، خانواده آن ها در منطقه کارگرنشین ایستگاه ۳ شاه آباد ساکن شدند. پدرش بعد از باز خرید شدن از شرکت نفت برای گذران و تأمین معاش خانواده، مغازه پنچرگیری اتومبیل باز کرد. جایی که "محمد رضا" اولین تجربیات کاری خود را در آن جا کسب نمود. وی تابستان ها بعد از مدرسه در آن جا و در کنار پدر کار می کرد و ضمن کمک به خانواده تجارب هر چه بیشتری در زندگی سخت و مشقت بار خود می آموخت.

برادر رفیق "محمدرضا" دارای آگاهی سیاسی و افکار مارکسیستی بود. واقعیتی که به رشد سیاسی رفیق "محمدرضا" کمک شایانی کرد. در چنین اوضاع و احوالی بود که رفیق محمدرضا با توجه به آموزش های برادرش که دارای افکار مارکسیستی بود با جهان بینی طبقه کارگر آشنا و رهرو پیگیر آن گردید. رفیق محمدرضا وقتی که کلاس یازده رشته ریاضی را تمام کرد برای اتمام تحصیلات متوسطه به کلاس شبانه در دزفول رفت و ضمن تحصیل شبانه، روزها در شرکت امریکائی "راه پل" که در هفت تپه ناظر کارخانه نیشکر هفت تپه بود، مشغول به کار شد. تجربه کار در مجتمع نیشکر هفت تپه و دیدن ظلم ها و ستم هائی که به طور روزمره در محیط کار توسط کارفرمایان و صاحبان کارخانه بر کارگران روا می شد آگاهی سیاسی او را هر چه بیشتر پالایش می داد و افکار او را به سوی یافتن راه های مبارزه و رهائی کارگران از این وضع تأسف بار سوق می داد. در آن سال ها در شرایطی که دیکتاتوری حاکم امکان هر گونه تشکل آزاد و حق طلبی در جامعه را زیر سرنیزه لگندمال کرده بود، واقعیات عینی خیلی زود او را به ضرورت مبارزه قاطعانه با سلطه سرنیزه جهت رهائی کارگران رساند. در آن دوران جنبش مسلحانه از چند سال پیش در جامعه شکل گرفته بود. این واقعیت و آموزش های مارکسیستی که رفیق محمدرضا از طریق برادر خود دیده بود و تجربیاتی که در زندگی و محیط کار پیدا کرده بود، درستی مبارزه قهر آمیز با دیکتاتوری حاکم را با برجستگی تمام در مقابل وی قرار داده بود. اکنون برای رفیق محمدرضا مانند بسیاری دیگر از جوانان آگاه جامعه، روشن بود که راه درست مبارزه با ظلم و ستم نظام سرمایه داری حاکم که با نظام جهانی امپریالیستی تنیده می باشد و توسط یک دیکتاتوری خشن و عریان حفاظت می گردد، کدام است. به همین دلیل هم به دنبال ارتباط برادر بزرگش با سازمان چریکهای فدائی خلق ایران و پیشنهاد پیوستن به این جریان انقلابی وی بدون لحظه ای تردید به این پیشنهاد پاسخ مثبت داده و با برادرش احمدرضا که در واقع معلم وی بود در فروردین [حمل] ۱۳۵۵ از خوزستان به سوی تهران حرکت نمود.

متأسفانه در همین زمان سازمانی که او به آن عشق می ورزید و آرمان ها و ایده آل های خود را در حرکت و پیروزی آن می دید مورد یک هجوم بزرگ از سوی دشمن قرار گرفته بود. به همین دلیل تنها یک ماه بعد در جریان یورش وحشیانه نیرو های سرکوبگر رژیم شاه در ۲۶ اردیبهشت ماه [ثور] سال ۵۵ به یکی از پایگاه های سازمان چریکهای فدائی خلق در کوی کن، رفیق محمدرضا یار کارگران و زحمتکشان پس از آن که همراه با تعدادی از یارانش قهرمانانه با مزدوران رژیم سلطنت جنگید، جانش را فدای هموار نمودن راه تحقق آرمان های طبقه کارگر نمود. او به آرمان هائی باور داشت که می دانست با مرگ وی، در تلاش وقفه ناپذیر میلیون ها کارگر تا پیروزی قطعی ندوام خواهند یافت. رفیق محمدرضا قنبرپور نمونه یک رهرو آگاه و مبارز طبقه کارگر بود که شجاعانه در راه مبارزه ای بدون بازگشت گام گذارد و تا آخرین لحظه به آرمان هائی که ضرورت تحقق آنها را با پوست و گوشت خود لمس کرده بود، وفادار ماند.

یاد رفیق محمدرضا قنبرپور همیشه در قلب توده های رنج و کار باقی خواهد ماند.

راهش پر رهرو باد!

به نقل از: ماهنامه کارگری، ارگان کارگری چریکهای فدائی خلق ایران

شماره ۲۸، اردیبهشت ماه [ثور] ۱۳۹۵